

پردازش مفهوم «قلمرو» از دیدگاه جغرافیای سیاسی

مراد کاویانی راد*

۱- استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

دریافت: ۹۲/۲/۳۱ پذیرش: ۹۲/۶/۳

چکیده

قلمرو و قلمرومندی بنیاد فلسفه جغرافیای سیاسی است. قلمرو نمود عینی و فضایی برخاسته از حق طبیعی مالکیت و اصل میل به بقاست که به رفتار قلمروخواهانه انسان جهت و معنا داده؛ به گونه‌ای که تفسیر کنش و منش انسان اغلب تابعی از ویژگی قلمرومندی بوده است. درون‌مایه بسیاری از مفاهیم جغرافی سیاسی آگاهانه یا ناآگاهانه در پیوند با چنین ویژگی‌هایی تعریف و عملیاتی شده است. گستره قلمرو الزاماً تابع مرزهای سیاسی نیست؛ بلکه به فراخور دامنه آگاهی، کنشگری، تصمیم‌سازی و نقش‌آفرینی انسان و گروه‌های انسانی شناور است. داده‌های مقاله حاضر که ماهیتی بنیادی دارد، به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. نتیجه پژوهش گویای این است که دست‌کم از دهه ۱۹۷۰م به بعد با جهانی‌شدن فناوری و مردم‌سالاری، ابعاد ذهنی و محتوایی کنشگری انسان به گونه‌ای مشاهده‌ناپذیر، اما فضا‌ساز اهمیت بیشتری یافته‌اند که در آینده هم ابعاد بیشتری از قلمرو را بازنمایی خواهند کرد.

واژه‌های کلیدی: جغرافیای سیاسی، قلمرو، قلمرومندی، قلمروزدایی، بازقلمروخواهی.

۱- مقدمه

در تعریف‌ها و تفسیرهای علوم جغرافیایی، واژه‌های «فضا» و «پدیده‌های فضایی» به چشم می‌خورند. فضا پدیده متکثری است که طیف گسترده و درهم‌تنیده‌ای از بنیادهای زیستی و کالبدی تا امور انسانی و معنایی را دربرمی‌گیرد. براساس این، جغرافیای سیاسی یکی از رشته‌های علوم جغرافیایی است که آن‌دست از امور یا پدیده‌های سیاسی را مطالعه می‌کند که



سرشتی عینیت‌یافته و فضایی دارند. از علم جغرافیای سیاسی تعریف‌ها و برداشت‌های مختلفی وجود دارد. بی‌گمان، فهم جغرافیای سیاسی مستلزم درک کنش متقابل جغرافیا (فضا) و سیاست (قدرت) یا تعامل بُن‌مایه‌های جغرافیایی مانند فضا، مکان و قلمرو با امور مربوط به سیاست، قدرت و سیاست‌گذاری است (Storey, 2009: 243- 253). از زمان وضع جغرافیای سیاسی تا به امروز، تعریف‌ها و برداشت‌ها از علم جغرافیای سیاسی گوناگون و گاه متعارض بوده که اغلب، وجه مشترک همه آن‌ها واژه territory بوده است. این واژه در متون جغرافیای سیاسی زبان فارسی به «سرزمین و قلمرو» برگردانده شده است؛ اما به نظر می‌رسد این واژه در زبان فارسی معانی مصداقی و مفهومی گسترده‌تری از واژه territory در زبان انگلیسی دارد. بر همین پایه، پسوندها و پیشوندهای متعددی بر آن افزوده شده است که در متون انگلیسی چنین ویژگی‌هایی وجود ندارد. این پژوهش با رویکردی بنیادی و بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای و روش‌شناسی اثباتی بر آن است حوزه معنایی و کارکردی واژه قلمرو را تحلیل کند.

۲- چارچوب نظری پژوهش

۲-۱- قلمرو

واژه قلمرو^۱ ترکیبی از اسم (قلم) و فعل امر (رو) و به معنای اسم ظرف (مکان) است؛ یعنی محل روان‌بودن قلم کسی و قلمرو به معنای ملک مطیع است (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۹۲) و در عرف، نشان‌دهنده محدوده مالکیت و حاکمیت یک واحد اکولوژیک بر یک محدوده جغرافیایی در شکل زمین و منابع مادی آن است (Storey, 2009: 3). جانوران برای زندگی و فعالیت‌های زیستی‌شان محدوده مشخصی برای خود برمی‌گزینند. حیوانات از رهگذر نشانه‌های ساده بصری، آوایی، چشایی و خواص بویایی مرزهایشان را تعیین و نشانه‌گذاری می‌کنند و در نگاه‌داشت قلمروشان می‌کوشند (گروتز، ۱۳۸۳: ۴۷). میزان وضوح این نشانه‌ها در فضا، مقدار کنترل بر محدوده قلمرو (مرزها) را نمایان می‌کند (علی‌الحسابی و دانشمند، ۱۳۸۷: ۲۳-۳۳). از این‌رو، واژه قلمرو ناظر به فضای محدود شده‌ای است که افراد و گروه‌ها از

1. territory

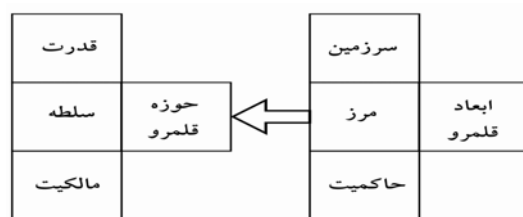
آن به‌عنوان محدوده اختصاصی استفاده و دفاع می‌کنند. به‌فراخور وسعت و توان مادی، قلمروهای مختلفی وجود دارد که زمینه بروز کنش‌های متنوعی از همکاری تا جنگ ساکنان هستند. در حوزه رفتار انسان اجتماعی، قلمرو بخشی از سطح زمین است که گروهی خاص یا موجودیتی سیاسی مدعی مالکیت و حاکمیت بر آن است. بنابراین، قلمروها نشان‌دهنده اعمال قدرت بر فضا هستند که در عالی‌ترین سطح در قالب کشور- ملت‌ها سربرآورده‌اند. امروزه، قلمرو گستره فضایی قدرت یک کشور و منابع مادی تأمین‌کننده آن قدرت است.

باوجود اختلاف دیدگاه‌ها درباره تحولات مفهومی این واژه، سرزمین یا قلمرو بخش جدایی‌ناپذیر ساختار کشورها در قوانین بین‌المللی است. از این رو، قلمرو کشور عبارت است از سرزمینی (اعم از زیرزمین، آب‌های داخلی و هم‌مرز، فضای هوایی و برخی منابع دریایی نزدیک سواحل این سرزمین) که حکومت مدعی مالکیت آن است و کشورهای دیگر نیز این ادعا را به رسمیت می‌شناسند (Brownlie, 1998: 124). مسائل مربوط به درک مفهوم قلمرو و نقش آن در مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مورد توجه جغرافی‌دانان بوده است. جغرافی‌دانان مانند زیست‌شناسان، واژه قلمرو را به مفهوم عام آن به‌کار می‌برند؛ یعنی ناحیه‌ای که در آن حقوق مالکیت اعمال می‌شود و به‌گونه‌ای محدود و مرزبندی می‌شود. جغرافی‌دانان از واژه مرز برای بیان حدود چنین قلمروهایی استفاده می‌کنند (هاگت، ۱۳۷۹: ۳۵۱). در سطح کره زمین نواحی متفاوتی وجود دارد که موقعیت و کارکرد قلمرو این نواحی راهبرد پایش (کنترل) آن محدوده را گریزناپذیر می‌کند (Sack, 1986: 15). این پایش اغلب زمینه گنش ساکنان را در قالب هم‌زیستی، هم‌وردی و کشمکش (از مقیاس خرد تا کلان) فراهم کرده است. در جغرافیای سیاسی سه مفهوم سرزمین، مرز و حاکمیت برای شکل‌دهی به قلمرو رابطه نزدیکی دارند. براساس این، قلمرو فضای متأثر از قدرت، سلطه و مالکیت است (Jones Et al., 2004: 175) و شدت نفوذ قدرت، سلطه و مالکیت تابع شاخصه‌های وزن مکانی مانند پهناوری، میزان و تنوع منابع طبیعی، شکل (گرد، چندپاره و...)، موقعیت آفندی، پدافندی، راهبردی، گذرگاهی، فضای کارآزمایی^۱، عمق راهبردی و... است (Glassner, 1993: 120-121). از سوی دیگر، توسعه فناوری ترابری، رسانه، اطلاعات، نظام اقتصاد بین‌المللی یکپارچه

1. maneuver space



و جنگ‌افزارها گستره قلمرو سرزمینی را به شدت در معرض فرایندهای پیچیده جهانی، منطقه‌ای و ملی قرار داده و آن را از همگونی و همسانی به‌درآورده و کنشگران و بازیگران تازه‌ای را وارد مناسبات قلمرو انسان- محیط کرده‌اند.



شکل ۱ ابعاد، کارکرد و حوزه قلمرو

(منبع: نگارنده)

۲-۲- قلمرومندی انسان

قلمرومندی کوشش فردی و گروهی انسان برای پاسداشت هویت، دارایی و فضای است که در آن رشد می‌کند. برخی رویکردهای نظری رفتار قلمروخواهانه انسان را پدیده‌ای طبیعی دانسته‌اند (Storey, 2009: 3). سوگیری کنش قلمرومندانه انسان در شکل‌های متأثرسازی، نفوذ، عملیات، تعامل، محدودسازی، دسترسی، ادعای مالکیت، مدیریت و پایش (کنترل) درون‌مایه‌های یک قلمرو جغرافیایی نمود می‌یابد که دربرگیرنده امور و عرصه‌های زیست انسانی (اعم از سیاست، اقتصاد و فرهنگ) است. بخشی از این کنش و عرصه سرشتی ذاتی دارد که از آن با عنوان قلمروخواهی یاد می‌شود و بخشی نیز براینند فزون‌خواهی و سیطره‌جویی انسان است که در شکل‌های کشورگشایی، چپاول، استثمار و سلطه‌جویی بر دیگر قلمروها نمود می‌یابد که از آن با عنوان قلمروگستری یاد می‌شود. ازاین‌رو، مفهوم قلمرو و مرزهای جغرافیایی آن گویای گستره جغرافیایی حاکمیت، صلاحیت (زارعی و پوراحمد، ۱۳۸۶: ۵۹-۷۲) و تملک واحدهای سیاسی و بازیگران اجتماعی است که با مقوله قدرت به مفهوم فراگیر آن همبستگی بالایی دارد. از دیدگاه جغرافیای سیاسی، رفتار قلمروخواهانه راهبردی جغرافیایی و سیاسی برای دستیابی به اهداف خاصی مانند پایش فضای جغرافیایی

برای حفظ یا کسب قدرت یا مقاومت در برابر قدرت گروه مسلط است و از این اصل پیروی می‌کند که قلمرو (شامل کشور، ناحیه، شهرستان، کارگاه و خانه) موجودیت‌های طبیعی نیستند؛ بلکه برآیند تنوع فعالیت‌ها و فرایندهای اجتماعی به‌شمار می‌روند که در آن‌ها، فضا و جامعه با هم پیوند دارند. قلمرو چیزی بیش از یک ظرف فضایی است و بازتابی از حضور اقتدار، قدرت و کنترل به‌شمار می‌آید. بنابراین، مسائل مربوط به قلمرو و قلمروخواهی بُن‌مایه^۱ بسیاری از مسائل و پدیده‌های جغرافیایی سیاسی است (Storey, 2009: 3)؛ به‌گونه‌ای که اتحادیه بین‌المللی جغرافیا (IGU) کشمکش بر سر قلمرو^۲ را از سرفصل‌های پژوهشی جغرافیای سیاسی سده ۲۱ اعلام کرده است (Gosar, 2007). در ادامه، شاخص‌های قلمرومندی انسان بیان شده است.

۲-۳- قلمروخواهی

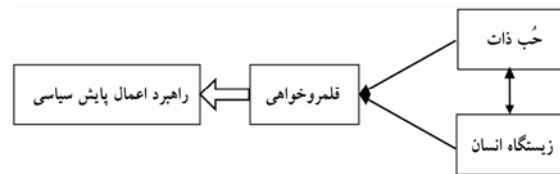
قلمرو نمود فضایی و عینی احساس تعلق و تملک آدمی است که برخاسته از اصل حب ذات و میل به آسایش و آرامش است؛ از این رو قلمروخواهی یکی از وجوه نهادینه و طبیعی بشر به‌شمار می‌رود. کردارشناسان نخستین کسانی بودند که واژه قلمروخواهی را توصیف دقیق کردند (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۹). به‌باور آن‌ها، این رفتار موضوعی فراتر از یک رسم یا ابراز وجود است و ادعای حقوق انحصاری یک گونه جانوری در بوم خود در برابر رقیبان بالقوه از همان گونه را نشان می‌دهد. شدت واکنش قلمروخواهی متناسب با فصل (سرما و گرما)، وضعیت زیستی جانوران (زمان زادآوری) و کاهش و افزایش منابع غذایی متغیر است. به‌نظر برخی دانشمندان علوم اجتماعی، انسان‌ها نیز مانند حیوانات به‌طور غریزی خواهان تصرف چنین فضایی و دفاع از آن هستند. برخی نمادها در زندگی روزمره نشانه‌هایی از قلمروخواهی پویا انسان در مقیاس خرد است (Storey, 2009: 3). از این رو، انسان و گروه‌های انسانی در قالب قبایل و ملت‌ها پدیده‌های قلمروخواهی هستند که با سرزمینی (با هر مقیاس جغرافیایی) که در آن زیسته‌اند، دلبستگی قوی عاطفی برقرار کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که این دلبستگی موجب دفاع از قلمرو در برابر هرگونه تجاوز خارجی بوده است. گرچه بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی

1. underpinning
2. disputes over territory



قلمروخواهی انسان در مفهوم ویژگی ژنتیکی و زیستی را نپذیرفته‌اند (De Blij & Muller, 2007: 211)، برخی نیز اعمال سلطه بر یک منطقه جغرافیایی را پدیده‌ای غریزی دانسته‌اند که باید ارضا شود (اودوم، ۱۳۸۴: ۴۶).

قلمروخواهی یا بیان جغرافیایی قدرت یکی از شایع‌ترین راهبردهای اعمال کنترل سیاسی است که در حوزه تعامل جغرافیا و سیاست قرار می‌گیرد (Cox, 2002: 4). مسائل مربوط به مقیاس و چگونگی استفاده از راهبرد سرزمینی در سطوح مختلف فضا بر مناسبات سیاسی اثر می‌گذارد. تعامل جغرافیا و سیاست خاستگاه عملکرد سازمان کشور-ملت، سیاست‌گذاری و کنترل اجتماعی و تقسیم سیاسی فضا (محدوده‌بندی حوزه‌های انتخاباتی، نظام سیاسی فدرال و یکپارچه و...) بوده است (Forest, 2005). میل به بقا در قالب تلاش برای دستیابی به ابزارهای ایجاد آسایش و آرامش بخش ثابت رفتار آدمی است. این ویژگی در جهت‌دهی به کوشش و منش انسان‌ها برای کسب قدرت از راه دراختیار گرفتن منابع تأمین‌کننده آسایش و آرامش اثرگذار بوده و سرزمین به‌عنوان بستر فراهم‌آورنده این منابع، آوردگاه افراد و گروه‌های انسانی برای پایش، مالکیت و حاکمیت بر منابع بوده است. این کشمکش‌ها از مقیاس خرد می‌آغازد و به مقیاس کلان مانند اختلاف بر سر مالکیت و کنترل یک محدوده مرزی یا هم‌آوردی برای پایش قلمروهای ژئواستراتژیک می‌انجامد. وجه اشتراک این کشمکش‌ها، گرایش به کنترل بخش‌هایی از سرزمین و ایجاد قلمروی گسترده‌تر است. جلوگیری از دست‌اندازی و نفوذ دیگران به این قلمرو، ضرورت تعیین حدود دقیق آن را که مرز نامیده و با نشانه‌ها و موانعی مشخص می‌شود، آشکار می‌کند. براساس این، قلمرومندی یا رفتار برخاسته از ویژگی‌های قلمرو سازکاری برای تنظیم حریم خود و دیگران است که با شخصی‌سازی یا نشانه‌گذاری یک مکان یا یک شیء و تعلق آن به یک فرد یا گروه بیان می‌شود (لنگ، ۱۳۹۰: ۱۶۹). زمانی که انسان‌ها دریافتند گردهمایی و زندگی گروهی بهتر می‌تواند پایداری و پویایی آن‌ها را تضمین کند، قلمرو در حاکمیت و مالکیت سازه‌های انسانی قرار گرفت و کوشش برای پاسداری از منابع و ذخایر این قلمرو و حتی گسترش آن در جهت‌دهی به ساختار و کارکرد سیاسی فضا نقش کانونی یافت.



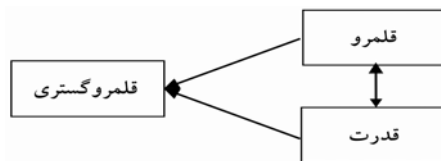
شکل ۲ قلمروخواهی بنیاد راهبرد پایش سیاسی
(منبع: نگارنده)

۲-۴- قلمروگستری

از آنجا که قلمروخواهی کوشش و زمینه‌ای برای ساخت قلمرو و قلمروگستری است، مستلزم روش‌ها و ابزارهای متعددی است که طی زمان تکامل یافته‌اند و امروزه، بسیاری از آن‌ها ماهیتی نرم‌افزاری دارند. با این حال، کنشگران و بازیگران سیاسی برای قلمروخواهی الزاماً نیازمند پایش کامل و به‌دست آوردن سرزمین نیستند؛ بلکه نفوذ بر اذهان عمومی و کنشگران سیاسی و کنترل آن‌ها نیز آن سرزمین را به قلمروشان تبدیل می‌کند. به همین دلیل، دانشمندان معتقدند قلمروگستری و گونه‌های مختلف ابراز آن، باید وسیله‌ای برای نیل به هدفی مشخص مانند ادامه بقا، سلطه سیاسی یا بیگانه‌ستیزی شناخته شود (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷). قلمروگستری گاه با رویکردی بهره‌کشانه و بی‌پروایانه نسبت به حقوق اکولوژیک دیگر موجودیت‌های انسانی همراه است؛ به این معنا که برخی دولت‌ها همواره درصدد بوده‌اند از راه‌های مختلف، محدوده قلمروشان را گسترش دهند. این پدیده زمانی رخ می‌دهد که نخبگان حاکم به این نتیجه دست یابند که فضای اختصاص‌یافته نتواند نیازهای کنونی و آینده ساکنان (مردم) و فعالیت‌های ضروری آن‌ها را تأمین کند. در چنین وضعی، قلمروخواهی ماهیت توسعه‌طلبانه می‌یابد و به کوشش برای دست‌یابی به ابزارهایی برای گسترش فضای بیشتر می‌انجامد (بلاکسل، ۱۳۸۹: ۳۸). تاختن به دیگر سرزمین‌ها از مهم‌ترین سازکارهای دولت‌ها برای گسترش قلمرو است. پیدایش نظریه فضای زیستی راتزل برخاسته از چنین توجیهاتی بود. به هر حال، خاستگاه قلمروگستری را باید در انحصارطلبی، قدرت‌جویی و گاه فزون‌خواهی انسان و گروه‌های انسانی در قالب نادیده گرفتن حق زیستن برای دیگران پی گرفت. دوران استعمارگرایی سرزمینی که از سده شانزدهم میلادی آغاز شد، براینده عملیاتی ذهنیت قلمروگستری در بُعد



فراملی کشورهای استعمارگر در بهره‌کشی از منابع واحدهای سیاسی ضعیف‌تر است. این بُعد از کنش سرزمینی انسان جغرافیایی در آثار فردریچ راتزل در قالب نظریهٔ کشور زیستمند^۱، نظریهٔ راهبرد ژئوپلیتیک هوس هوفر در آلمان و نظریه‌های ژئوپلیتیک دوران جنگ سرد بررسی شده است.



شکل ۳ تأثیر قلمرو و قدرت بر قلمروگستری
(منبع: نگارنده)

۲-۵- قلمروسازی

به کوشش فردی یا جمعی انسان برای اعمال نظارت انحصاری بر بخش مشخصی از فضا قلمروسازی گفته می‌شود. سرزمین یا مکان جغرافیایی، مرز برای تشخیص محدودهٔ مکانی-فضایی و حاکمیت و مالکیت انسان سه جزء اصلی تعریف قلمروسازی است. این تعریف گسترهٔ وسیعی از فضاها را دربرمی‌گیرد که شامل مرزهای پیچیده و درهم‌تنیدهٔ درون کشورها که برای اهداف گوناگون از هم متمایز می‌شوند، فضای حکومتی یا حکومت‌های ملت‌پایه و سرانجام فضای جهانی (سیارهٔ زمین) است.

از چنین دیدگاهی، قلمرو و حاکمیت لازم و ملزوم یکدیگرند (میرحیدر، ۱۳۸۹: ۱۳). پیشینهٔ چنین برداشتی به پیمان وستفاليا و پایان جنگ‌های سی‌سالهٔ مذهبی بازمی‌گردد که کشورها یا دولت‌های مدرن برای تحقق حاکمیت واقعی بر محیط سرزمینی خود ناچار شدند با حذف روابط سنتی مردم و دیگر نهادها با حکومت از راه مفهوم شهروندی، حاکمیت خود را از نظر زمانی و مکانی تداوم بخشند (بیگدلی، ۱۳۸۷: ۱۴-۱۹). براساس این، قلمروسازی با پیدایش حاکمیت‌های سرزمینی مطرح می‌شود؛ به این معنا که در تعیین قلمرو حاکمیت افزون‌بر

1. organic state

بایسته‌های نظامی، سیاسی و بازرگانی، وجوه کالبدی و فیزیکی فضا هم کارگر افتاد. از این رو، قلمرو شامل همه بخش‌هایی است که حکومت در آن اعمال حاکمیت می‌کند. محدوده این قلمرو بسی فراتر از مرزهای شناخته‌شده بین‌المللی آن کشور است و افزون‌بر مناطق داخل مرزهای کشور، قلمرو حاکمیت شامل دریای ساحلی و فضای بالای آن و نیز فضای بالای قلمرو سرزمینی هم می‌شود.

پس از جنگ جهانی دوم، تمرکز جغرافیای سیاسی تا چندین سال بر پژوهش‌های مرزی در قالب طبقه‌بندی، تحدید و نشانه‌گذاری مرز بود؛ اما بعدها علاقه به مطالعات مرزی این گرایش را به وجود آورد که مرزهای سیاسی نتیجه احساس قلمروخواهی انسان و تعیین حدود قلمروی است که در آن بتواند هویت فرهنگی‌اش را حفظ کند و آینده سیاسی‌اش را شکل دهد (Dikshit, 2000: 79). بر بنیاد چنین ویژگی‌هایی، مفهوم قلمروسازی انسانی^۱ پدید آمد.

ادوارد سوچا نیز قلمروسازی را پدیده‌ای رفتاری می‌داند که با سازمان‌دهی فضا به صورت مناطق نفوذ یا محدوده‌های مشخص سرزمینی پیوندی بسیار نزدیک دارد. از پیامدهای آشکار جغرافیایی این مفهوم، بروز یک الگوی قابل تشخیص تعامل فضایی است؛ به این معنا که برخی فعالیت‌ها در منطقه‌ای معین به‌طور انحصاری انجام می‌شوند و از ورود دیگران به آن محدوده جلوگیری می‌شود (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۴-۷). ازدیدگاه کُلرز^۲ (70 & 4: 2009)، قلمروسازی در آغاز، راهبردی برای ایجاد محدودیت و کنترل است که در نتیجه این اقدام، فضای جغرافیایی ساخته می‌شود. این فضا وابسته به زمین است و انسان آن را مدیریت می‌کند. به‌باور او، همه فضاها (مانند فضای مجازی) جغرافیایی نیستند. به نظر رونالد جانستون^۳، قلمروسازی راهبردی است که افراد و گروه‌ها به وسیله آن بر بخش مشخص و محدودی از فضا به‌طور انحصاری اعمال نظارت می‌کنند (میرحیدر، ۱۳۸۴: ۱۵). رابرت ساک^۴ (55: 1986) نیز کوشش فرد یا گروه برای اثرگذاری، نفوذ و کنترل افراد و پدیده‌ها و تعاملات از راه تحدید و نظارت بر یک منطقه جغرافیایی را قلمروسازی می‌داند و بر این باور است که قلمروسازی راهبردی قدرتمند برای کنترل افراد و پدیده‌ها از راه کنترل بر سرزمین است (Ibid, 5). به نظر جان آگنیو^۵ (23: 2000)،

1. human territoriality
2. Kolers
3. Ronald Johnston
4. Sack
5. Agnew



قلمروخواهی اعمال قدرت رسمی اشخاص، گروه‌ها و سازمان‌ها بر بخشی از فضا و محتویات آن است. دلانی^۱ (10: 2005) معتقد است قلمروها بر اینند خلاقیت اجتماعی بشر هستند و قلمروسازی نشان می‌دهد چگونه اجتماعات انسانی، جوامع فرهنگی، جوامع خودسامان کوچک و نهادها خود را در فضا سامان‌دهی می‌کنند. بلک‌سیل^۲ (19: 2006) قلمروسازی را ساختار سیاسی انسان‌ساختی می‌داند که در پی تقسیم فضا است. با توجه به نظرهای پژوهشگران و اندیشمندان این حوزه، قلمروخواهی مبحثی ذاتاً سیاسی و چالش‌برانگیز است.

۲-۶- قلمروداری

جغرافیای انسان‌گرا برای جستار قلمروخواهی بنیادی زیست‌شناختی قائل نیست و آن را بر ایند سیاست‌های ناشی از مکان می‌داند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۰). برخلاف جغرافیای اثبات‌گرایی که قوانین علمی و کمی‌سازی را در قالب مفهوم فضا کانون پژوهش‌های جغرافیای انسانی قرار داده است، جغرافیای انسان‌گرا که از دهه ۱۹۷۰م سربرآورد، در پی قرار دادن انسان در کانون علم جغرافیا و ارتقای یک مدل اثباتی از جغرافیای انسان‌گرا بوده است که در واقع، واکنشی به پیامدهای انسان‌زدایی^۳ برخاسته از پوزیتیویسم و مارکسیسم ساختاری بود (Gregory, 2009: 357).

از آن زمان تا کنون، فلسفه‌های متنوع انسان‌گرا در جغرافیای انسان‌گرا به تبیین و تحلیل پرداخته‌اند. جغرافیای انسان‌گرا از رهگذر تحلیل روابط انسان و طبیعت درصدد است اندیشه‌ها، رفتار جغرافیایی و جهان زیست انسان را در تعامل با فضا و مکان دریابد (Keith & Pile, 1993: 77). بنابراین، واقعیت‌های مکانی نظیر قلمرو و فضا موجودیت‌های ازپیش‌ساخته نیستند؛ بلکه برساخته اجتماع و قدرت‌اند که متأثر از کنش و روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انسان در مکان‌های مختلف و به‌شکل‌های متفاوت تولید می‌شوند (افروغ، ۱۳۷۷: ۷۵). براساس این، درون‌مایه‌های فضا ذاتاً قدرت می‌آفریند و تلاش برای دراختیار گرفتن فضا زمینه‌هاوردی جریان‌ها و روندهای فضا‌ساز را فراهم می‌کند. از آنجا که قدرت به پیروی از اجتماع در عرصه فضا پراکنده است، کسانی بر مکان‌ها و فضاها حکم خواهند راند که توانش

1. Delaney
2. Blacksell
3. Dehumanizing

سامان‌دهی فرایندها و روندهای (عینی و ذهنی) فضا‌ساز را به‌وسیله شیوه‌های دموکراتیک داشته باشند (کاوایانی‌راد، ۱۳۹۲: ۳۷). پل راتلج^۱ (2003: 239) از این موضوع به «پاد (ضد) ژئوپلیتیک»^۲ و «ژئوپلیتیک از پایین»^۳ یاد می‌کند. در متن این موقعیت، جامعه، هژمونی نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکم (حکومت و نخبگان حاکم) را به‌چالش می‌کشد و می‌توان تاریخ را از دید کسانی که درگیر مقاومت در برابر دولت‌ها و رفتار ژئوپلیتیک آن‌ها بوده‌اند، تبیین کرد. گفتنی است که این مقاومت‌ها اقتدار طبقه مسلط را به‌چالش می‌کشند. در این میان، «اراده و مقاومت مردمی» عاملی اثربخش در برآشتن معادلات سنتی (پیشگاهی‌فرد و قدسی، ۱۳۸۸: ۱) حاکم بر قلمروسازی و انحصار است و قدرت را به‌شکل ناپیدا در لایه‌های میانی و پایین جامعه پی می‌گیرد. این دگرگونی‌های اجتماعی - فضایی برآیند تأثیر تصمیم‌ها و عملکردهای سیاسی بر فضای جغرافیایی است که خود، به تولید نیروهای فشار منجر می‌شوند و این نیروهای اجتماعی در همه سامانه‌های سیاسی به تغییر و اصلاح سیاست‌ها و عملکردهای سیاسی می‌انجامند و حتی نظام ارزش و ایدئولوژی و پیش‌فرض‌های آن‌ها را نیز دگرگون می‌کنند.

فضا و سیاست سرشتی پویا دارند و تغییر هریک از این دو مؤلفه باعث تغییر دیگری است. در واقع، دینامیسم سیاسی هم به‌عنوان علت و هم به‌عنوان معلول دینامیسم اجتماعی و فضایی عمل می‌کند که همین ویژگی زمینه تعادل عمومی در جامعه را فراهم می‌آورد. از این‌رو، عدم تعادل جوامع بیش از اینکه به اوضاع طبیعی آن‌ها بازگردد، تابع پیامدهای دینامیسم سیاسی جوامع به‌عنوان علت غایی دینامیسم اجتماعی و به‌دنبال آن دینامیسم فضایی جوامع است (حافظ‌نیا و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۳۹). براساس این، دیگر فضا به‌صورت انحصاری برای اثرگذاری و نفوذ بر مردم، پدیده‌ها و روابط از طریق تحدید و نظارت بر یک محدوده جغرافیایی که در چارچوب قلمروسازی تعریف می‌شد، در خدمت حکومت و قدرت مسلط نیست؛ بلکه قلمرو و توانش‌های محیطی در خدمت زیست ساکنان است.

تبیین وضعیت جدید مستلزم دگرسازی مفهوم واژه قلمروسازی به قلمرو‌داری است. قلمرو‌داری به‌معنای استفاده راهبردی از مکان برای دست‌یابی به اهداف سازمانی است. از

1. Paul Routledge
2. anti-geopolitics
3. geopolitics from below



دانش‌واژه قلمرو داری می‌توان در تمام مکان‌های جزئی، کلی، محلی، ملی و جهانی استفاده کرد و اهمیت آن در این نکته است که سازمان‌دهی فضا به‌ویژه از نظر هویتی و تفاوت‌های فرهنگی، ماهیتی مشارکتی دارد و نه فقط از بالا توسط حکومت، بلکه ممکن است از پایین به بالا هم جریان داشته باشد. از دیدگاه قلمرو داری، همه ساکنان قلمرو در اموری که مربوط به زیستگاه و سرنوشت آنان است و در برابر آن احساس مسئولیت می‌کنند و به آن می‌اندیشند، حق دارند بر روندها و تصمیم‌هایی که بر زیست فردی و اجتماعی آن‌ها اثر می‌گذارد، مداخله و مشارکت کنند. دگرنامی قلمروخواهی به قلمرو داری تحت تأثیر آگاهی فزاینده از کاربرد قدرت در ساخت و بازساخت جغرافیاهای انسانی رخ داده است. در نتیجه، همه زیرشاخه‌ها و گرایش‌های جغرافیای انسانی با توجه به این درک جدید از پدیده قدرت، گرایش بیشتری به سیاست یافته‌اند. از دیگر سو، رشد و گسترش فناوری و صنعت از تأثیر فاصله فیزیکی و تفکیک جغرافیایی بر حرکت، تعامل فضایی میان شبکه گروه‌ها و کانون‌ها کاسته است. تحول مفهومی به‌طور فزاینده در پیوند با جستار شبکه قرار می‌گیرد تا به فهم فرایندهایی که از طریق آن‌ها فضا توسط سازمان‌های قدرتمند اداره و پایش می‌شود) کمک کند. با توجه به چنین تحولاتی، بررسی عملکرد سیاست در تقسیم، گردآوری و سازمان‌دهی فضا و متقابلاً بررسی تأثیر این فضاها و مکان‌ها بر فرایندهای سیاسی (میرحیدر، ۱۳۹۱) می‌تواند کانون تعریف‌ها و برداشت‌های جغرافیای سیاسی قرار گیرد.

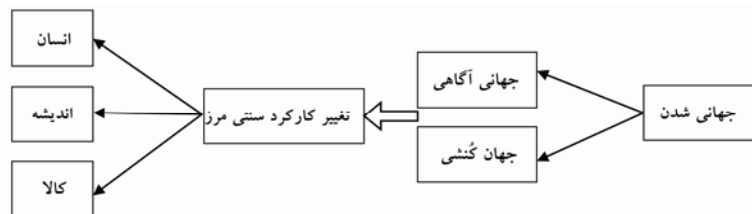
۲-۷- قلمرو دایی

قلمرو دایی^۱ نمود فضایی دگرگونی در زندگی اجتماعی و بنیادهای سرزمینی است که اغلب در پیوند جهانی شدن تفسیر می‌شود که طی آن پیوستگی اقتصاد، سیاست و فرهنگ با سرزمین ملی رو به سستی می‌نهد و جریان‌های جهانی شدن ثبات مکان‌ها و قلمروها را درمی‌نوردند (Popescu, 2010: 163). از وجوه جهانی شدن گردش آزاد و فزاینده سرمایه، خدمات، کالا، نیروی کار و اطلاعات در مقیاس کروی است. این ویژگی‌ها کارکردهای مختلف مرز در قالب جداکنندگی و یکپارچه‌سازی دفاعی و اقتصادی، ایجاد مانع در برابر حرکت انسان، انتقال کالا و

1. deterritorialization

نشر اندیشه، تشدید کشمکش و ارتباط، تحدید منطقه، اعمال حاکمیت و قدرت حکومت و شکل‌دهی به مناسبات اقتصادی و سیاسی حکومت‌ها (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۳۷) را متأثر و پیامدهای آن ابعاد مختلف قلمرومندی را دگرگون کرده است.

بسیاری از پژوهشگران ظهور مفاهیم دهکده الکترونیک جهانی، انقلاب اطلاعات، گسترش جهان‌آگاهی، پایان جغرافیا و عصر سایبرنتیک، فشردگی زمان، سایش فاصله (حمیدی و سرفرازی، ۱۳۸۹: ۱-۴۸)، ملت جهانی، حکومت جهانی، فرهنگ جهانی، اقتصاد جهانی، جهان واحد، دهکده جهانی (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸۵-۱۰۲) و امنیت جهانی را از ویژگی‌های بنیادی دوران جهانی شدن دانسته‌اند. این رویدادهای نوپدید و درحال تکامل مفاهیم جغرافیایی حکومت، سرزمین، مرز، کشور، قلمرو و ناحیه را به‌چالش کشیده‌اند و مدعی قلمروزدایی، فرسایش مرزها و گرایش به منش جهان‌وطنی به‌جای اندیشه‌های ملی و محلی هستند. در حوزه مفهومی قلمروزدایی، جهان‌های فورديسم تولید،^۱ تقسیم فضایی کار، هژمونی سیاسی و گفتمانی دیرپایی کشور-ملت و شکل‌های سنتی ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم درحال فروپاشی است و به‌جای آن الگوهای هویتی فرهنگی و فضایی واقعی و تصویری در مقیاس محلی تا جهانی ساخته می‌شود (Soja, 2000: 212). بر همین پایه، جهان‌گرایان بر این باورند که سازکارهای قلمروسازی سست شده‌اند و کارکردشان دیگر جنبه سرزمینی ندارد (کلارک، ۱۳۸۲: ۷۸). از این رو، کارکرد سنتی پدیده‌های سیاسی-فضایی مانند کشور با قلمرو، حاکمیت و مرزهای مشخص دیگر بسان گذشته تداوم نخواهد داشت و جریان‌های جهانی شدن از ابعاد مختلف (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فناوری و...) باعث کاهش اقتدار مطلق حکومت‌ها در اعمال حاکمیت ملی می‌شوند. فناوری اطلاعات و ارتباطات (فاوا) زمینه‌گردش آزاد اطلاعات را فراهم کرده و از توانمندی حکومت‌ها در پایش افکار عمومی کاسته است؛ به‌گونه‌ای که در حوزه اقتصادی، رشد فزاینده بازارهای مالی و شرکت‌های فراملی، ادغام اقتصادی کشورها و گسترش مراودات بازار آزاد، آزادی عمل حکومت‌ها در پایش فعالیت‌های اقتصادی را فروکاسته است. در زمینه سیاسی، رشد سازمان‌های بین‌المللی، فرادولتی و فراملی و کم‌رنگ شدن مرز میان سیاست داخلی و خارجی آزادی عمل حکومت‌های ملی را محدود کرده است.



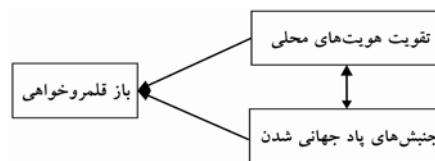
شکل ۴ تأثیر جهانی شدن بر تغییر کارکرد سنتی مرز
(منبع: نگارنده)

۲-۸- بازقلمروخواهی^۱

جهانی شدن از دیدگاه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زیست‌محیطی و توسعه‌ای با نكوهش‌های جدی همراه بوده است. این نقدها و نكوهش‌ها زمینه‌پاگیری جنبش‌های متنوع و بی‌شمار پاد(ضد) جهانی شدن را فراهم کرده است که با هر نهاد اقتصادی و فرهنگی‌ای که به دنبال ایجاد نظام همگون اقتصادی و فرهنگی جهانی باشد، مخالفت می‌کند. در این میان، بازقلمروخواهی ناظر بر پایداری و کوشش بازیگران و کنشگران سیاسی در تأکید بر ارزش‌های بومی و ملی در برابر ارزش‌ها و الگوهای خاص فرهنگ غربی است. براساس این، بازقلمروخواهی (بازسرزمینی شدن) که به نوعی در برابر قلمروزدایی قرار می‌گیرد (Gregory, 2009: 745)، واکنشی منتقدانه به جهانی شدن و پساфорديسم است که طی آن اقدامات جدید افراد و گروه‌ها، شهرها و نواحی، شرکت‌های تجاری و بخش‌های صنعتی، فرهنگ‌ها و ملت‌ها معطوف به بازسازی رفتار قلمروخواهانه‌شان در شکل‌های مقاومت و سازگاری نسبت به وضعیت کنونی است (Soja, 2000: 212). از سوی دیگر، جهانی شدن از رهگذر افزایش حجم و شتاب مناسبات و گسترش ارتباطات، پیامدهای شگرفی بر هویت‌ها و فعالیت‌ها در مقیاس محلی - جهانی داشته است؛ به گونه‌ای که افزون بر حکومت‌ها، بازیگران نوینی در قالب سازمان‌ها و شرکت‌ها در آوردگاه جریان‌ها و رخداد‌های جهان سرب‌آورده‌اند. بازقلمروخواهی ناظر بر بازساخت مکان یا قلمرو هم‌زمان با روند قلمروزدایی است. داده‌ها و یافته‌های موجود گویای آن هستند که مبحث قلمرو (سرزمین) در طیفی از جهانی شدن تا بازقلمروخواهی تبیین‌پذیر است؛ به گونه‌ای که هیچ‌کدام یارای انکار دیگری را ندارد. از این رو، قلمروزدایی و

1. reterritorialization

جهان‌گرایی کامل ممکن نیست و دیالکتیک قلمروخواهی و جهانی‌شدن به جغرافیای سیاسی جهت و معنا خواهد داد و فرایندهای بازقلمروخواهی نشانه‌گذاری و کارکرد مرزها را تغییر می‌دهد و عرصه جدیدی از قدرت ایجاد می‌کند (Feitelson & Levy, 2006: 459- 477).



شکل ۵ تقویت هویت‌های ملی و جنبش‌های ضد جهانی‌شدن بر بازقلمروخواهی (منبع: نگارنده)

۳- نتیجه‌گیری

واژه «قلمرو» نمود عینی و فضایی حُب ذات، حق طبیعی مالکیت و اصل میل به بقاست و درک آن به رفتار قلمروخواهانه انسان جهت و معنا می‌دهد. از آنجا که این ویژگی در طبیعت انسان نهفته است، انسان جغرافیایی موجود قلمرومندی است که تفسیر کنش و منش وی از روزگار کهن تا کنون تابعی از این ویژگی ذاتی بوده است. این ویژگی ذاتی آگاهانه یا ناآگاهانه به‌گونه‌ای آشکار و نهان در بطن عموم آثار جغرافیای سیاسی وجود داشته است. از این‌رو، مطالعه کنش سیاسی معطوف به مالکیت بر سرزمین و تعیین حدود این سازه‌ها از جستارهای مورد مطالعه جغرافی دانان سیاسی بوده است؛ به همین دلیل واژه قلمرو و قلمرومندی انسان بنیادی‌ترین مفهوم علم جغرافیای سیاسی است. گستره قلمرو الزاماً تابع مرزهای سیاسی نیست؛ بلکه به‌فراخور دامنه آگاهی، تصمیم‌سازی، کنشگری و نقش‌آفرینی انسان و گروه‌های انسانی شناور است. قلمرو به‌عنوان اساسی‌ترین بُعد فضا، در گذشته اغلب در پیوند با نمودهای عینی و کالبدی فضا قرار داشت؛ اما دست‌کم از دهه ۱۹۷۰م به‌بعد با جهانی‌شدن فناوری و مردم‌سالاری، ابعاد ذهنی و محتوایی کنشگری انسان به‌گونه‌ای مشاهده‌ناپذیر، اما فضا‌ساز اهمیت بیشتری یافت که در آینده هم زیاد خواهد شد. از زمان پیدایش نخستین گردهمایی‌های بشری تا عصر فناوری اطلاعات و ارتباط، سویه‌های گوناگون قلمرو و قلمرومندی به کنش و



منش انسان جغرافیایی جهت و معنا داده‌اند و این مفاهیم به‌فراخور پویایی اندیشه، فناوری و ایدئولوژی‌ها از گذشته تا آینده توان سازگاری و تطابق دارند؛ این ویژگی هسته و کانون دانش جغرافیای سیاسی از زمان پیدایش تا کنون بوده است.

۴- منابع

- اردکانی، محمدرضا، اکولوژی، چ ۱۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸.
- افروغ، عماد، فضا و نابرابری‌های اجتماعی، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷.
- اودوم، یوجین، شالوده بوم‌شناسی، ترجمه محمدجواد میمنندی‌نژاد، چ ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- بلاکسل، مارک، جغرافیای سیاسی، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا، عطاله عبدی، حسین ربیعی و عباس احمدی، تهران: نشر انتخاب، ۱۳۸۹.
- بیگدلی، علی، «جهان معاصر: دولت‌های مدرن و هویت ملی»، نشریه زمانه، ش ۶۷ و ۶۸، ۱۳۸۷.
- پیشگاهی‌فرد، زهرا و امیر قدسی، «نقش‌آفرینی ضد ژئوپلیتیک در اندیشه‌های ژئوپلیتیک»، فصلنامه جغرافیایی آمایش محیط، ش ۷، ۱۳۸۸.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، زهرا احمدی‌پور و مصطفی قادری، حاجت، سیاست و فضا، مشهد: پاپلی، ۱۳۸۹.
- حمیدی، همایون و مهرزاد سرفرازی، «جهانی‌شدن و مدیریت منابع انسانی»، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی‌شدن، ش ۱، ۱۳۸۹.
- زارعی، بهادر و احمد پوراحمد، «قلمرو جغرافیایی کشور و قانون اساسی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، ش ۶۱، ۱۳۸۶.
- علی‌الحسابی، مهران و سارا دانشمند، «ارزیابی ظرفیت همجواری قلمروهای فضایی در واحد مسکونی»، نشریه بین‌المللی علوم مهندسی دانشگاه علم و صنعت ایران: ویژه‌نامه مهندسی معماری و شهرسازی، ج ۱۹، ش ۱۶، ۱۳۸۷.
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا در: www.loghatnaameh.com

- کاویانی راد، مراد، *جغرافیای انتخابات: با تأکید بر انتخابات ریاست جمهوری*، تهران: انتشارات دانشگاه خوارزمی، ۱۳۹۲.
- کلارک، یان، *جهانی‌شدن و نظریه روابط بین‌الملل*، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
- گروتز، یورگ، *زیباشناختی در معماری*، ترجمه جهان‌شاه پاکزاد و عبدالرضا همایون، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۳.
- محمدی، حمیدرضا، محمدرئوف حیدری‌فر و شهریار حیدری، «جهانی‌شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، ش ۸۰، ۱۳۹۱.
- مویر، ریچارد، *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، ترجمه دره میرحیدر با همکاری سیدیچی صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹.
- میرحیدر، دره، «چیستی موضوع محوری جغرافیای سیاسی» در سخنرانی در همایش جغرافیای سیاسی کاربردی دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۱.
- _____ *مبانی جغرافیای سیاسی*، چ ۱۵، تهران: سمت، ۱۳۸۹.
- _____ «بررسی مفهوم territoriality و تحول آن از دیدگاه جغرافیای سیاسی»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، ش ۱، ۱۳۸۴.
- هاگت، پیتر، *جغرافیا ترکیبی نو*، ترجمه شاهپور گودرزی‌نژاد، ج ۲، چ ۳، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- Agnew, J., K. Mitchell & G. Toal, *A Companion to Political Geography*, Blackwell Publishing, 2008.
- BlackSell, M., *Political Geography*, London: Rutledge, 2006.
- Brownlie, I., *Principles of Public International Law*, Clarendon Press, 1998.
- De Blij, H.J. & P. Muller, *Geography: Realms, Regions and Concepts*, 13th Ed., Wiley & Sons, 2007.
- Cox, K., *Political Geography: Territory, State and Society*, Publisher Blackwell, 2002.
- Delaney, D., *Territory: A Short Introduction*, John Wiley & Sons, 2005.



- Dikshit, R., *Political Geography*, India Publisher Tata McGraw-Hill, 2000.
- Feitelson, E. & N. Levy, "The Environmental Aspects of Reterritorialization: Environmental Facets of Israeli-Arab Agreements", *Political Geography*, Vol. 25, Issue 4, 2006.
- Forest, B., Power, *Territoriality and Political Geography*, 2005 at: <http://geog.mcgill.ca/courses/geog511/G511-General.pdf>
- Glassner, M., *Political Geography*, 2nd Ed., New York: John Wiley & Sons, 1993.
- Gosar, A., *Political Geography in the 21st Century*, 2007 at: http://acreditacion.fisa.cl/ugi/archivo_presentacion/201108291047_20111266oyu3gp_archive_presentacion.pdf.
- Gregory, D., *The Dictionary of Human Geography*, 15th Ed., Wiley-Blackwell, 2009.
- Jones, Martin, Jones, Rhys and Woods Michael., *an Introduction to Political Geography: Space, Place and Politics*, Routledge, 2004.
- Kasperson, R. & M. Julian, *The Structure of Political Geography*, Publisher Aldine Transaction, Annotated Edition, 2011.
- Keith, M. & S. Pile, *Place and the Politics of Identity*, London & New York: Routledge, 1993.
- Kolers, A., *Land, Conflict, and Justice: A Political Theory of Territory*, Cambridge: Cambridge University Press, 2009.
- Popescu, G., *Encyclopedia of Geography: Deterritorialization and Reterritorialization*, SAGE Publications, 2010.
- Routledge, P., *Anti-Geopolitics: A Companion to Political Geography*, J. Agnew, K. Mitchell and G. Toal (Eds.), Publication Blackwell, 2003.

- Sack, R.D. *Human Territoriality: Its Theory and History*, Cambridge University Press, 1896.
- Soja, E., *Postmetropolis: Critical Studies of Cities and Regions*, Oxford: Basil Blackwell, 2000.
- Storey, D., "Political Geography" in *International Encyclopedia of Human Geography*, Elsevier, Oxford, 2009.